

در ناامیدی بسی امید است!

لزوم تغییر نگاه « ساختار قدرت » در افغانستان

قسمت دوم:



نوشته و تحلیل از محمد امین فروتن

اکنون که حکایت همچنان باقی است و بخش نخست این مبحث را با این مفاهیم که نباید تعجب کرد که هرچه زمان سپری میشود و داستان فاجعه ای را که بر تاریخ و سرزمین ما نازل گشته است دنبال میکنیم و به پیش میرویم به تدریج بر عمق انگیزه های مشترک آن دو سلطه پی میبریم. وقتی به عوامل ایجاد فاجعه بنگریم درمی یابیم که سرزمین شرق بویژه افغانستان از گذشته دور بدینسو آزما ئیشگاه تفکر و اندیشه های مادی ای شده است که در هر دو دوره سلطه استعماری به صورت واضحی به مشا هده میرسد و آن هم همان نگاه شرک آلود مادی به تاریخ و هستی به حساب می آید به احتمال رسانده بودیم لازم است دوباره آن مبحث را از آنجای که آغازیده بودیم آغاز کنیم.

بر همه ما لازم است که برای " نجات افغانستان معاصر " راه حل های را با عقلانیت جمعی و ایمان آگاهی بخش که از وجدان تاریخی ملت ما برخاسته باشد جستجو و به پیشگاه انسان رنج دیده کنونی ارائه کنیم. از آنجا که جستجوی راه حلها و باز نمودن گره ی از مشکلات و توجه به نیازمندی های جوامع بشری بویژه افغانستان عزیز یکی از کارمایه ها ووظائف اساسی تمامی شهروندان جامعه ما و ملت سوسوگوار افغانستان بشمار می آیند. اما با هزاران تأسف و به قول بلند رتبه ترین ارکان نهادی بنام دولت جمهوری اسلامی افغانستان و همچنان اپوزیونی که در بخش نخست به آخرین گردهم آئی آنها که متشکل از نیروهای چپ و راست، مذهبی و لائیک قطعنامه مفصلی را با این مضمون که نهادی بنام « دولت جمهوری اسلامی افغانستان» نباید به هر دلیل انتخابات « ریأ » ست جمهوری افغانستان به تعویق بآفتند! اشاراتی صورت گرفت و در عین

حال دسته های دیگری نیز که گاه گاهی برای برقراری توازن قدرت تمرین آدم گشی با برنامه ریزی و تیوریزه ساختن عملیاتی بنام «استشهادی!» یا همان " تروریزم انتحاری " و نوجوانانی که با شستشوی مختصر مغزی برای بر تن کردن «جلیقه های مرگ» آماده میشوند به مناسبت های مختلف بیانیه صادر میکنند. چنانچه اخیراً نیز به مناسبت بزرگداشت از عید قربان به امضای ملا محمد عمر آخند که خود را امیر المؤمنین نه تنها افغانستان بلکه جهان اسلام میخواند و اداره حاکم بر افغانستان را رژیم دست نشانده ای از سوی اشغالگران صلیبی می شمارد که دارای اندکترین صلاحیت ها در پیرامون تعیین سرنوشت مردم افغانستان نیست !!! آقای ملا محمد عمر رهبر گروه طالبان در این پیام راجع به تعیین سرنوشت مردم افغانستان چنین خاطرنشان ساخته است.

« تلاش یگانه ما اینست که سرنوشت آینده سیاسی کشور بدون مداخله و کشور های بزرگ جهان و همسایه بدست افغانها تعیین گردد. شکل خالص اسلامی و افغانی داشته باشد، به کمک خداوند متعال بعد از استقلال کشور چنان نظام اسلامی و ملی خواهد داشتیم که بدور از هر نوع تبعیض و تعصب، حاکمیت واحد و مرکزی را به میان بیاورد، کار به اهل آن سپرده شود، تمامیت ارضی کشور حفظ گردد، امنیت را تامین کند، شریعت را نافذ نماید، حفاظت حقوق مرد و زن کشور را تضمین کند، در مجموع زیر بناهای اقتصادی را بازسازی نماید، پایه های اجتماعی را تقویه کند، در روشنی اصول اسلامی و منافع ملی برای همه مردم سهولت های تعلیم را فراهم نماید، »

وقتی این پیام بویژه بخش طرح نجات از بحران آن که بصورت فرمان گونه ای بنام وامضای ملا محمد عمر در جامه استخباراتی با لقب " امیر المؤمنین" صدور یافته است مورد مطالعه عمیق قرارگیرد علاوه بر خاطرات تلخ و درد ناکی که حین سلطه و « امارت اسلامی افغانستان » برجغرافیای میهن ما مسلط شده بود تا هنوز هم روح و روان تمامی انسان های آزادی خواه و عدالت طلب افغانستان را می آزارند. چنانچه می بینیم طرح اولیه این برنامه، تشکیل دولت شبه مقتدر !! با « شکل خالص اسلامی و افغانی !! » تکرر داده شده است و سپس کمک خداوند بزرگ را طلب میکنند و رویا های یک نظام اسلامی و ملی را در اذهان شهروندان مسلمان افغانستان به بازی میگیرد! چه کسی نه میداند که اگر همه مدافعان این طرح متحد شوند و این گفتمان شریعت گرای متحجر تاریخی را که بنام "حکومت خالص اسلامی!" از سوی کسی و گروهی که بیش از نیم دهه تمامی شهروندان یک ملت را «بصورت عادلانه!» به گروگان گرفته بود حتی اگر باواژه های فریبنده و چند پهلویی چون دموکراسی، عدالت، حقوق بشر و غیره نیز تزئین کنند نه میتوان از ماهیت استبدادی و خشونت آمیز آن بکاهد. نباید فراموش کرد که همین طالبانیزم به عنوان یک «گفتمان شریعت مدار متحجر» در حوزه دولت سازی توجیه کننده و تیوریزه ساز استبداد

مذهبی است و چنانچه همه ما شاهد بیش از نیم دهه حکمروائی بنام این گفتمان شبه مذهبی در افغانستان بوده ایم و همه ما دیدیم و شنیدیم که چگونه جوهر عقل و خردگرایی را بنام مذهب در پای سنت های قبیلوی و مناسبات جاهلی قربانی ساختند ؟ و برای این گفتمان متحجرانه در هر دو حوزه دین شناسی و استراتژیسی سیاست های نظامی در سطح جهانی مشروعیتی استخباراتی را جستجو و پایه گذاری کردند ! نص گرائی غیر انتقادی و کل گرائی غیر تاریخی و غیر پویایی از جمله میراثی است که همین گفتمان متحجرانه مذهبی به ارث برده است ، در حالیکه نخستین لازمه یک نظام مستقل اقتصادی و سیاسی ارزش قائل شدن به عقلانیت و خردگرایی است که انسان در امتداد تاریخ بشر به مقتضای شرائط اجتماعی ، تاریخی ، فرهنگی ، محیطی و اقلیمی انواعی از شیوه ها و اسلوب های همچون روش دموکراسی و مردم سالاری را در حوزه دولت ها مورد استفاده قرار میدهند . البته نباید فراموش کرد که تمامی عناصر و مؤلفه های منفرد و پراکنده گفتمان طالبانی در دوجه مذهبی آن در قرون گذشته و دوران ماقبل مدرن ، کمتر بحران زامی شد زیرا پارادایم و احد سنتی حاکم بر آن دوره ها ، با سیر تکاملی جامعه نسبتاً از مطابقت برخوردار بود ، اما انسان با ورود به دوره مدرن یا متأثر شدن جوامع بشری از سیکولاریزاسیون Secularization که به تناسب تصاعد هندسی بر جوامع انسانی بصورت متمادی و با سرعت فوق صوت نازل میگردد، میان گفتمان طالبانی و « غیر اجتهادی » و تکامل هستی و انسان در زمینه های سیاسی ، اقتصادی بویژه فرهنگی حفره های عمیقی ایجاد شده است ، شگفت انگیز ترین وجه ای از این گفتمان متحجرانه و « غیر اجتهادی » نسبت دین و جامعه است که در گفتمان طالبانی از مدل مجازات پروکروست رهن معروف یونانی پیروی میکند ، **در اساطیر یونانی آورده اند که مردی بنام « پروکروست Procruste » رهن افسانوی معروف یونانی بود که همیشه قافله ها و کاروانهای تجارتي را به غارت می برد و تنها به غارت اموال قافله ها اکتفا نه میکرد بلکه یک تخت آهنی داشت و دستور میداد تا صاحبان اموال غارت شده را بروی آن بخوابانند . هرکس که قد و اندازه اش از طول تخت آهنی کوتاه تر بود بزور و فشار مطابق فرمان و دستور « پروکروست Procruste » آنقدر از سر و پا می کشیدند تا به اندازه تخت شود ، اگر قد بلند تری داشت ، فرمان میداد تا از ناحیه پا ، میزان اضافی آنرااره کنند ، تا کاملاً در قالب تخت آهنی جا گیرد !**

از نظر پیروان و هواداران این گفتمان غیرعقلانی که بیشتر در عصر ما به عنوان گفتمان القاعده و طالبانی شهرت یافته است دین اسلام نیز همان تخت آهنی منسوب به « پروکروست Procruste » است که باید انسان و جامعه را در درون آن قرار داد و کم و زیاد آنرا با بُرش یا کشش ، قالب بندی کرد .

و درست ریشه تناقض معرفت شناختی این گفتمان با انسان و جامعه معاصر نیز در همین جا به مشاهده میرسند . زیرا پویایی انسان و جامعه در تاریخ اندام های فکری ، نظری و نهادی وی را

متحول ساخته و رشد می دهد که اندام فربه شده را هیچگاه با پوشاندن لباس کوتاه بر تن دراز نه تنها تحمل نه میکند بلکه با شدت در صدد پاره کردن آن میبرآیند . مثلاً درحالی که پویائی تاریخ بشریویژه انگیزه اصلی ظهور دین اسلام و بعثت پیامبر در شبه جزیره عرب برده داری و فرهنگ وابسته با آنرا به گلی منسوخ نموده است ، قرئت بنیاد گرای طالبانیزم با اتکای مطلق ، مکانیکی و دگم فقهی ، احکام برده داری را به عنوان احکام ثابت و لایتغیر ، همه مکانی و همه زمانی تفسیر و توجیه میکنند. لهذا تکلیف شرعی خود میبیند که مناسبات برده داری را با تفسیر نادرست و معیوب از قرآن تیوریزه و تحکیم بخشند . چنانچه برخی از هواداران این قرئتی که به نام گفتمان طالبانی یاد میشود بصورت ناخواسته در تفسیر مغالطه آمیز آیه سوم سوره النساء را بدون توجه به انگیزه اصلی ظهور دین اسلام که ریشه کن ساختن فرهنگ برده داری از همه اول آزادی و جایگاه حقیقی زن در جامعه جاهلی عرب قبل از اسلام است مغائربا روح اصلی این آیه که نهادینه سازی حقوق مدنی یتیمان و بینوایان تاریخ در مبحث چند همسری مطرح شده است و آنرا در سوره ای بنام « النساء » یا زنان به عنوان یکی از مفاهیم جاویدان توحیدی که در هر عصر و در میان هر نسلی با جلوه های گوناگون حقوق یتیمان را تثبیت و تضمین میکند بیان گردیده است . بصورت ناقص و غیر اکادمیک

ادامه دارد

۱: افغانستان معاصر از آن جهت که اگر نسخه های دیروز ویا هم در تاریخ ماضی هرچند برای حل دشواری ها و بیماریهای مزمن اجتماعی آن زمان توسط مجرب ترین و نامدار ترین رجال و طبیبان اثری داشته باشد، وقتی امروز بویژه در قرن بیست ویکم آنرا نباید برای بیماری های نسل کنونی نسل و جوامع بشری بدون معاینه و مجدد آن تجویز گردد

۲: از آن جهت که می گویند انوشیروان که لقب عادل را کسب کرده بود گفتند چطور لقب عادل را گرفته است ؟ گفت از اینکه سی هزار مزدکیان را یکسان سر بُریدند ، عدالت در ظلم هم نوعی عدالت است !!